



هوریزان (۱)

ترجمه م م

« افسانه كو چك ذيل را كه خوانندگان محترم مطالعه »
« مي كنند از افسانه‌هاي جاپاني است كه حقيقت و طنز پرستي »
« آنها را ترسيم مي كند - اين افسانه را با چند افسانه ديگر »
« گريسن جز به انگليسي ترجمه و ازان كتابي موجود »
« آورده است افسانه هوريزان از انجا ترجمه شده فقط »
« با مطالعه همين مختصر هم ميتوان تفاوت نظر جاپاني »
« و چيني وسيرتفوق آن ملت رشيد را در زندگاني تشخيص داد »

(۱)

جانو كو مرد حكيم و دانشمند چين بود در كتاب هاي بسياري خواننده و تمام آنچه خوانده بود همه را بيداد داشت - خود از معاينه خطوط كف دست ، اخلاق و مييزات مردم را تشخيص ميداد - بچه هاي طبيور و حيوانات ، گل ها و اشجار ، سنگ ها و فلزات را ميدانست - از سحر و فلسفه و ادبيات بهره وافى داشت از لحاظ مرتبه علمي و سالخور زديكي ، مردم بوي احترام ميداشتند - ولي او خود خاطر آسوده و دل شاد نداشت زيرا قلبش دست خوش اضطراب و بيدقراري بود كه لاله « بيدقراري و بي ثباتي » با الياف قلب او نسج يافته بود اين بيدقراري شب و روز

(۱) از كتاب Japanese Fairytales مولفه گريس جز

با او همراه بود و اذیتش می کرد -

در روزگار جانو کو، امپراطور ظالمی در چین حکومت می کرد - مظالم او زندگانی را به دانشمند چینی بارگردن ساخته بود - روزی امپراطور، جانو کو را حاضر داشته و با اعتقاد اینکه هر کاری از ساخته میشود امر داد تا به بلبل های باغ او خواندن اشعار شعرای چین را تعلیم دهد - جانو کو از انجام این تکلیف عاجز بود - بعرض رساند که چیزی دیگری باو تکلیف کند تا با انجام آن ولو به قیمت ریختن خون دل خویش پردازد - امپراطور ربد و گفت که به طریقه های خود رجوع کرده با انجام تکلیف توجه نماید زیرا عدم اطاعت امر او اهان است - جانو کو با زاصر ار کرد چیزی دیگری از وی بخواهد - امپراطور گفت پس خوب است بوی شقایق را با بوی یاسمن به شاعرانه دارد - شقایق باید درخشان و شاهانه و یاسمن خورد رنگ پریده و حقیر - اما بوی آن باید مطلوب و خوش باشد - در مقابل انجام این تکلیف شاه نیز بیچاره جانو کو عا جز و سرفکندماند .

شاه بقهر اندر شده جانو کو را محکوم باعدام ساخت - دانشمند چینی با ترس و وحشت زیاد از شاه التماس کرد که حیانتش را بوی بخشد - در مقابل این مرحمت جانو کو تعهد نمود که به « هور بزبان » مسافرت کرده و گیاه فنا ناپذیری را که در آنجا میر وید به شاه بیاورد امپراطور پس از تصرف و استعمال این گیاه میتواند برای همیشه زندگانی و حکمرانی کند - پس از استماع این درخواست امپراطور مختصری تفکر کرده گفت خوب است با انجام آنچه که میگوید پیر دازداما ملتفت باشد که اگر تاخیری در کارش رود عاقبت و خیمی خواهد داشت .

جانو کو با اجازه شاه به تهیه اسباب سفر پرداخته همراهان دلاوری با اذوقه و پول زیادی تهیه دید - و با یک کشتی ۳ دگله که سمت اداره آنرا ما هر ترین ملاحان چینی یافتند بمسافرت آغاز کرد - در موقع حرکت شاه شخصاً حاضر شده امر داد که هر چه زود نرد را آوردن گیاه مطلوب سرعت کنند اگر بدون آن مراجعت کرده بودند همه محکوم بمرگ خواهند شد - جانو کو با همراهان

خود «الوداع» گویان بر راه افتاد - باد مساعدی بارفتار کشتی آنها مساعدت می کرد
 عمر شه کشتی - ریسها آنها - و امواج بحر با تصادم کشتی او ازهای مخصوصی می کشید -
 کشتی نشینان بطرف مشرق میراندند . و با مسرت تمام غزل میخواندند . جز دانشمند
 چینی که گاه اینطرف و گاه آنطرف نگاه کرده غمگین و متأثر بود احساس « بی ثباتی
 و بی قراری کائنات » که با قلب او آغشته شده بود اینجایم او را آزار میداد . کشتی جانو کو
 روزها بر روی اببحار نامعلوم بطرف مشرق میراند او و همراهان دلاورش با بسا حوادث
 و اتفاقات ناگوار مواجهه شدند . حرارت زیاد وجود آنها را سوختانده و برودت
 شدید منجمدشان ساخته بود بعضیها مریض شده میردند و برخی در جنگ بادزدان
 در بائی از یا درآمدند .

بالآخره طوفان مهیبی برخو است امواج کوه اسای بحر کشتی آن بینوایان را
 چون پرگاهی پست و بلند میکرد . تمام ملاحان و همراهان دلیر او غرق شدند .
 تنها جانو کورا نیم رمقی باقی مانده بود . طوفان بالاخره فرو نشست در طلوع فجر
 روزی جانو کوسر خود را بلند کرده بطرف مشرق نگاه کرد . به صورت نیم رنگ
 قادر به تشخیص ساحل و درختان آن گردیده . ناله ککمان با خود گفت : جزیره
 هوربزان در شرق مشرق است این باید کوه عجیب فوزان باشد در ختی که سیر حیات را
 در خود مقمر دارد . در همین جزیره است گاه علوم انسانی و مطالعات فریبگی

جانو کو بقدری ضعیف و مانده بود که قادر به برداشتن انگشت خویش نبود -
 کشتی آهسته آهسته به ساحل نزدیک تر می شد هرچه به ساحل نزدیک تر می شد
 آنها ساکن تر و نیلگون شده میرفت . جانو کو علف های درخشان و گلپهای رنگین و
 درخشانده و متنوع جزیره را می نگر بست - چیزی نگذشت که دسته های از مردان
 و زنان جوان که هر يك تاج کتی بدست داشته و بالجان خون ایندی اشعار خیر
 مقدم میخواندند در نظر او نمایان گردیدند - آنها بآب داخل شده - کشتی را
 به کنار زمین کشدند - بوی شیرین و ملایم گل های که در لباس و موهای آنها

زده شده بود مشام جانو کو را نوازش میداد - بدعوت آنها جانو کو از کشتی قدم به ساحل گذاشت - بزودی کشتی اش در آبها رانده شده از نظر نا پدید گردید - دیدن مرغان قشنگ بال و پر طلائی که با ملاحظت و ترتیب خوش آیندی روی هوا را پوشیده داشتند تصور او در ورود به جزیره عزیز - هوریزان مبدل به یقین گردید در هر گوشه نارنج - لیمو - خرما و انار - شفتالو و الو و لوکات بد رختان بنظر میرسید - زمین های جزیره در زیر قدم او چون اقمشه منقش و زربفتی بنظر میرسید که با انواع گل ها زین یافته بود .

ساکنین مسعود هوریزان پیر مرد دانشمند را در میان گرفتند و با سخنان محبت آمیز و دلکش دلجویش می کردند - جانو کو با عالم دیگری خود را مصادف یافته با تعجب می گفت که دیگر ضعف و پیری را احساس نمی کند ساکنین جزیره با شکفت از وی پرسیدند " پیری چیست ؟ " جانو کو گفت که دیگر احساس درد و زحمت نیز نمی کند ؟ آنها باز بحیرت گفتند : " درد و رنج چیست ؟ پیر مرد گفت : احساس می کند کلمه که با قلب او مزج شده بود اکنون اثری از آن دیده نمیشود ! " آنها گفتند : " دوست ما ! مقصودت از این لفظ چیست ؟ " جانو کو گفت " بیقراری " آنها گفتند ترجمه و مفهوم این لفظ چیست ؟ دانشمند چینی در حال تهیج گفت : بگوئید به بینم اینجا مرگ و جوانی از آن است که کسین هوریزان جواب دادند :

مرگ : یعنی چه ؟

رتال جامع علوم انسانی

۲

و رسویدویی که در جاپان زنده گمانی می کرد از حیث دانش و هوش مرتبه جانو کو دانشمند چینی را در جاپان داشت او مرد جوان و بانشاط بود غالب اوقات حیات خویش را به مسرت می گذرانید .

مقام علم و فرهنگش مردم را بران داشته بود که قدر و احترام زیادی بوی بگذارند. و سوییوی خوش داشت که در کشتی زنبیل ناهائی نشسته اوقات خود را در سینه ابخار نامعلوم سپری سازد. و در آنجا موقع مناسبی برای تفکر در یاد به سابقه این ذوق ارا کثراً بدریا نوردی میبرد اذخ در یکسگی از اوقاتش که با این شغل تفریحی خود، صرف بود اتفاقاً در کشتی خوابش برده و تمام شب کشتی اش بطرف شرق روان بوده و سوییوی هنگامی بیدار گردید که کشتی اش در زبر سا به کوه فوزان حرکت می کرد کشتی خود را با بهای هود بز آن برآورد آخته چیزی نگذشت که به ساحل نزدیک گردید و بجزیره قدم گذاشت. طراوت و قشنگی این جزیره بهشت، منظر طوری نظر دانشمندان جاپانی را جالب کرد که بی اختیار آنرا جمیل ترین و شیرین ترین نقاط جهان خوانند. بزودی مردان و دختران جوان جزیره که در میان شان دانشمندان چینی هم مانند آنها جوان و بانشاط دیده می شد حاضر گردیدند. مقدم دانشور جاپانی را در جزیره جوانان جاودانی تحیت گفتند. در سر تلی از گل، جایش داده میوه های شیرین و لذیذ جزیره را در برش عرضه کردند و بخواندن ساز و آواز جان بخشی برداختند. پس از این مراسم، ساکنین این جزیره قشنگ دسته دسته در میان باغ و گلها متفرق شده. دسته به شکار و سوازی و قسمتی به آب بازی در آب های گرم بحیره، مشغول گردیدند بحال نشاط و مهملانی با مسرت و خوشی بوی پایان یکی بعد دیگر انعقاد می یافتند. همیشه اشعه زرین افتاب با ساکنین طناز این جزیره دمساز و انباز بود. کسی شب را نمیشناخت. حاجتی بخواب احساس نمی شد. زبرارنج و زحمت چیزی که بشر این همه ازوهراس دارد و جود نداشت.

*

(۳)

روزگاری بدبشمنوال بسر آمد دانشمند جاپانی را دل به یاد وطن بسوخت
 و روزی نزد خردمند چینی شتافته اظهار داشت که کشتی خویش را در ساحل لیا فته
 و ازین رهگذر بسی دلگیر است - دانشمند چینی گفت: پس از اینکه شهابه کشتی کاری
 نداری چرا به فقد آن اظهار نگرانی می نهائید؟

جاپانی گفت: « عزیزم راستش اینست که برای وطن خود بسی دلگیرم من احتیاج
 به کشتی ازین سبب دارم که مرا بوطن محبوبم برساند.
 چینی: ایا شما در هوریزان خوش نیستید؟

جاپانی: نه هرگز! من در قالب خود کساحه نوشته دارم این لفظ مرا آرام نمی گذارد این
 کلمه: انسانیت و وطنیت است من از تو بیخ این کلمه نجات ندارم جز آنکه در پهلو
 هموعان خود بوده در رحمت و راحت آنها شریک باشم.

چینی: عجبا وقتی من نیز کلمه در قلب خود نوشته داشتم این کلمه بی قراری
 بود - ولی حالا آنرا فراموش و از صفحه دل خویش زدوده ام. عزیزم! تو هم حتماً
 سعی کن که این کلمه را از قلبت محو نهائی.

دانشمند جاپانی: نه ابداً! این کار از من ساخته نمیشود تا من حیات دارم این فکر با من
 همراه خواهد بود.

فکر وطنیت و انسانیت و راحت و طماننت را از دانشمند جاپانی سلب کرد بالاخره به کلنگ
 که مسافر سریع السیری است مراجعه کرده درخواست کرد که او را بوطنش برساند.
 کلنگ گفت که: « اگر او اینکار را بکند منجر به مرگ دانشمند خواهد شد. زیرا
 که هوریزان جزیره جوانان جاودانی است و یکصد سال از عمر دانشمند جاپانی
 در آن سیری گردیده بمحض آنکه از آنجا خارج شود. سالخورده گمی وضعف و رنج
 بدو حمله کرده بلافاصله هلاکش خواهد ساخت.

دانشمند جاپانی گفت: اهمیت ندارد او را بهر صورتیکه ممکن است بوطنش



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتابخانه کتب خطی
موزه ملی ایران
تهران - خیابان ولیعصر

نونه خط عبرانیها که از خط فنیکیها استقا د ه شد ه
متعلق شماره ۶ سال ۵ - آئینه

شهرش گاه عالی سانی و ملیت فرنگی
رتال کلوم

برساند - تصمیم بر حرکت قرار گرفت دانشمند جا پانی بر روی بالهای قو نمند کلنگ قرار گرفته پرواز کرد - روزها و شبها به مسافرت منقضی گردیدم بالاخره روزی کلنگ به دانشمند صدا زده گفت: ساحل را می بینی؟ جواب داد بلی! رب النوعان را حمد میگویم.

کلنگ گفت: کجا میل داری فرود آئی؟ جز رمقی از حیات برایت نمانده؟ جواب داد: «کلنگ عزیز! مرا به نزد آن صیاد فقیری که در کنار ساحل و طن محبوبم به اصلاح کردن تور صیادی خود مشغول است برسان - تا در آغوش مهر پرور او نفس آخر بن حیات خود را برگشم»

کلنگ و اسو بیوبی را در ذیل قدم صیاد فقیرا فکند - صیاد او را در آغوش بلند کرد - و اسو بیوبی سر خود را به سینه طپنده صیاد فقیر جا داده آهسته گفت: ممکن بود تا ابد زندگانی کنم ولی بواسطه حسی که در اندرون قلبم جا گیر است از حیات چشم پوشیدم «صیاد پرسید: چه حسی؟

جواب داد: «انسانیت و وطنیت» سپس آهسته گفت: سالخوردمی من خیلی زیاد شده میرود - احساس درد و الم می کنم آه در دلم ... فریاد می کشید - و بعد تبسمی کرده آه کشید - باین آه آخرین نفس او نیز برآمد بیچاره مرده بود. صیاد بجد بیروح او نظری انداخته گفت: «درنگ! که تمام نوع بشر از طی این راه ناگزیرند ...!»

«انشاء»

پرتال جامع علوم انسانی

